



نگاهی کوتاه به نقش خواص

در آغاز نهضت کربلا



محمد علی رستیمان



یکی از مسائل قابل توجه در نهضت حسینی جریانهای اجتماعی معاصر قیام آن حضرت و نقش آنها در آن قیام است. به طور کلی این جریانها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. امویان و طرفداران آنها که از همان ابتدا در مقابل آن حضرت موضعگیری کردند؛
۲. طیف قابل توجهی که به طرفداری و حمایت از آن حضرت برخاستند؛
۳. طیف وسیع و گسترده‌تر از دو جریان قبل که به شکلی در این رابطه بی تفاوت باقی ماندند.

این مقاله با بررسی جریانهای اجتماعی معاصر قیام امام حسین(ع) به نقش آنها در شکل‌گیری و استمرار قیام حسینی پرداخته، موضوع‌گیری آن حضرت در مقابل این جریانها را بیان می‌کند. محور بحث در این مقاله افراد شاخصی هستند که به نحوی در جامعه معاصر قیام آن حضرت نفوذ داشتند و در حد خویش از بزرگان جامعه اسلامی محسوب شده مردم به عمل و رفتار آنها توجه داشتند و موضعگیری آنها در اراده توده مردم مؤثر بوده است.

نویسنده در این رابطه ابتدا به نقش مردم در شروع قیام آن حضرت پرداخته، آنگاه به موضعگیری‌های خواص در قبال این قیام و واکنش امام حسین(ع) نسبت به این موضعگیری می‌پردازد.



◀ مردم و آغاز نهضت

ریشه‌های قیام امام حسین(ع) را باید در سالهای بعد از رحلت رسول خدا(ص) جستجو کرد. آنچه در اینجا قصد تحلیل و بررسی آن را داریم، علتی است که مخالفت آن حضرت را به واکنش اجتماعی و قیام علیه حکومت یزید تبدیل نمود. در حقیقت پاسخ این سؤال را بررسی می‌کنیم که آن حضرت با چه پشتوانه‌ای قیام خویش را آغاز نمود. آیا چون زمینه‌های مردمی برای براندازی حکومت یزید را مهیا می‌دید یعنی شمار بسیاری از مردم از او دعوت کرده بودند یا اطمینان داشت که این‌گونه می‌شود، از بیعت با یزید امتناع نمود یا اینکه علتی دیگر به این مسأله دامن زد.

شواهد تاریخی حکایت از این دارد که هیچ جریان مردمی در شروع نهضت حسینی نقش نداشت. به عبارت دیگر قیام آن حضرت، نه با دعوت گروهی از مردم برای براندازی حکومت یزید یا پاسداری از ارزشهای اسلامی آغاز شد و نه آن حضرت به امید حمایت توده عظیمی از مردم برای رسیدن به یکی از مقصودهای فوق از بیعت با یزید امتناع کرد و در برابر حکومت او قرار گرفت. بلکه مخالفت او با حکومت یزید برخاسته از دین و مخالفت با شکل حکومتی بود که در عالم اسلام پدیدار شده بود. البته این مخالفت نه به زمان شروع خلافت یزید در سال شصت هجری اختصاص داشت؛ زیرا قبل از آن در زمان معاویه نیز آن حضرت به حکومت معاویه و جانشینی یزید اعتراض کرده بود و نه حتی به آن حضرت اختصاص داشت؛ زیرا پدر و برادرش نیز با این امر مواجه بودند و با آن مبارزه کردند. مخالفت آن حضرت با حکومت شکل گرفته در جامعه اسلامی از دو جهت در سخنان ایشان مطرح است:

۱. حکومت به اهل بیت اختصاص داشته و دیگران در این رابطه حقی ندارند؛

۲. این حکومت آنچنان فاسد است که برای نابودی آن هر اقدامی را باید انجام داد.

اولین موضع رسمی آن حضرت در مورد قیام خویش که در آن این دو بعد مطرح گردیده است، سخنی است که در مجلس یزید بن عقبه بعد از رسیدن نامه یزید و اصرار او برای بیعت از آن حضرت یا کشته شدن ایراد کرده است:

ایها الامیر، انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و محل الرحمة بنا فتح الله و بنا ختم و یزید رجل فاسق شارب خمر و قاتل النفس المحرمة، معلن بالفسق و مثلی لا یباع لمثله و لکن نصب و تصحون و تنتظرون و تنتظرون اینا احق بالخلافة و البیعة؛^۱
ای امیر، همانا ما اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان هستیم. خداوند با ما آغاز و با ما پایان داده است و یزید مردی فاسق و مشروب‌خوار و کشنده انسانهای بی‌گناه



است و علناً مرتکب فسق و فجور می‌شود و مانند من با او بیعت نمی‌کند. بلکه ما و شما باید صبر کنیم و منتظر بمانیم تا ببینیم چه کسی سزاوار خلافت است.

آن حضرت در ابتدا و انتهای کلام بر اختصاص حکومت به اهل بیت پیامبر (ص) تأکید کرده است؛ در ابتدای کلام با توصیف مقام والا و جایگاه آنها در اسلام و ارتباط آنها با خداوند و در انتها با تصریح بر اینکه آنها برای خلافت صلاحیت دارند و یزید و امثال یزید و تمام مردم باید با آنها بیعت کنند. در میان این سخن بعد دیگر مخالفت آن حضرت با حکومت یزید مطرح است که در آن ضمن برشمردن شمه‌ای از خصال زشت او بر عدم صلاحیت او برای خلافت و عدم بیعت آن حضرت با چنین شخصی تأکید شده است.

این موضع‌گیری در موارد دیگر نیز استمرار یافته است و به عنوان نمونه در مشاجره امام (ع) با مروان بن حکم تکرار شده است.^۲

لیکن شاید مهم‌ترین موارد، وصیت‌نامه امام (ع) است که در آن تمام ماهیت قیام حسینی معرفی شده است. آن حضرت در این وصیت‌نامه بعد از شهادت به توحید و رسالت پیامبر اکرم (ص) درباره قیام خویش می‌فرماید:

انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی ابن ابی طالب (ع) فمن قبلنی بقبول الحق فالله اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین.^۳

من نه برای خوشگذرانی و رسیدن به مطامع دنیوی قیام کرده‌ام و نه به قصد ایجاد فساد و ظلم در حق مردم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره جد و پدرم علی ابن ابی طالب (ع) رفتار کنم. هر کس با شناخت حق مرا بپذیرد خداوند به حق سزاوارتر است و هر کس حق مرا رد کند صبر می‌کنم تا خداوند به حق بین من و این قوم حکم نماید و او بهترین حکم‌کنندگان است.

امام حسین (ع) در وصیت‌نامه خویش ضمن رد هرگونه لذت‌طلبی و رسیدن به آمال دنیوی صرف از قیام خویش، ماهیت الهی و دینی آن یعنی اصلاح امت پیامبر (ص) از طریق امر به معروف و نهی از منکر و عمل به راه و روش جد و پدرش را آشکار می‌کند. آن حضرت در این سخن عمل خویش را به کاری که پیامبر اکرم (ص) انجام داد، تشبیه می‌کند.

همان گونه که جد بزرگوارش رسالتی الهی بر دوش داشت و کوشید تا وظیفه الهی خویش را انجام دهد، آن حضرت نیز چنین وظیفه‌ای بر عهده دارد. پایان سخن حضرت این امر را به نحو صریح‌تری در بر دارد، زیرا بدین نکته تأکید کرده است که او به هر حال وظیفه‌ای



بر عهده دارد که باید به انجام برساند و اگر مردم او را بپذیرند، در حقیقت امر حقی را که از سوی خداوند عرضه شده است پذیرفته‌اند و اگر او را نپذیرند نیز باید منتظر حکم و قضاوت خداوند باشند و به داوری او حاضر گردند. این سخن همچنان حکایت از این دارد که حضرت پشتوانه محکمی از لحاظ مردمی برای قیام خویش ندارد.

این سخنان حضرت حکایت از این دارد که قیام وی به هیچ وجه متکی بر دعوت مردم یا یاری آنها نبوده است و از این لحاظ ماهیتی صرفاً الهی داشته نه مردمی. علاوه بر اینکه هیچ شاهد تاریخی وجود ندارد که قبل از رسیدن حضرت به مکه از سوی مردم دعوتی برای وی رسیده باشد و اصولاً تعجیلی که یزید برای بیعت گرفتن از آن حضرت قبل از پخش خبر مردن معاویه انجام داد، چنین امری را ناممکن نمود. پس مردم در شروع قیام، نه توده مردم و نه خواص، نقشی نداشتند و نهضت با اراده خود حضرت و با پشتوانه‌ای الهی و عمل به انجام وظیفه آغاز گردید.

◀ خواص و قیام حسینی

شروع نهضت سیدالشهدا(ع) که با امتناع از بیعت با یزید و تصمیم به خروج از مدینه همراه بود، واکنش بزرگان مهاجر و انصار را برانگیخت. آنها با توجه به احادیثی که از پیامبر اکرم(ص) در مورد شهادت حضرت شنیده بودند و با توجه به وضعیت جامعه اسلامی در آن زمان، او را از قیام علیه حکومت یزید بر حذر می‌داشتند. ابن عباس، محمد حنفیه، عبدالله بن عمر، عبدالله جعفر و عبدالله مطیع را می‌توان از جمله این افراد بر شمرد که هریک به نحوی سعی در جلوگیری از قیام حضرت داشتند.

اولین ملاقات امام حسین(ع) بعد از وارد شدن به مکه با ابن عباس و ابن عمر بوده است.^۴ در این ملاقات ابن عباس ضمن بر شمردن وضعیت زمان که مردم تابع پول و ثروت هستند و نقل احادیثی که در آن به شهادت حضرت تاکید شده است، از امام می‌خواهد که به نحوی با یزید صلح کند و از ریخته شدن خون خود که به هلاکت امت می‌انجامد جلوگیری کند. اما امام با گرفتن اعتراف از او که بیعت با یزید را پیامبر اکرم(ص) منع کرده است بر یک مسئله اساسی در مورد خویش تاکید می‌کند که او فرزند دختر رسول خدا(ص) است. ابن عباس ضمن تایید این سخن که در این زمان هیچ کس به جز آن حضرت چنین مرتبه‌ای را ندارد همین امر را ملازم با این می‌داند که اطاعت از آن حضرت مثل نماز و زکات که یکی بدون



دیگری پذیرفته نمی‌شود، واجب است.

بعد از اینکه ابن عباس این امر را اظهار می‌دارد و آیات کفر و نفاق را در مورد مردمی که دست خویش را به خون فرزند دختر رسول خدا(ص) بیالیند می‌خواند، امام از او طلب یاری می‌کند و ابن عباس آنچنان خویش را مطیع امام نشان می‌دهد که هیچ کس شک نمی‌کند که او تا آخرین لحظات و تا آخرین قطره خون همراه امام است.

اما در این لحظه عبدالله بن عمر وارد صحنه می‌شود و او را از گفتن چنین کلماتی بر حذر می‌دارد و خود نیز به نحوی سعی می‌کند که امام را به بیعت با یزید یا حداقل کناره‌گیری از جامعه و گوشه‌نشینی وادارد. اما با یک سؤال از طرف امام حسین(ع) همانند ابن عباس غافلگیر می‌شود. امام از او سؤال می‌کند در مورد کار من چه فکری می‌کنی؟! آیا می‌اندیشی که من به راه خطا رفته‌ام؟! اگر چنین می‌اندیشی موضوع را برای من بیان نما که من از راهنمایی تو تبعیت می‌کنم. عبدالله بن عمر در پاسخ این سؤال هرگونه خطا و اشتباه را از فرزند دختر رسول خدا(ص) دور می‌داند و او را از جهت طهارت و پاکی برای خلافت صالح می‌شمارد، اما باز هم حرف خویش را تکرار می‌کند و از امام می‌خواهد تا گوشه‌نشینی اختیار کند تا کشته نشود. امام ضمن رد این سخن او تصمیم یزید و یزیدیان را بیعت یا کشته شدن او می‌داند. آنگاه از عبدالله بن عمر تقاضای کمک می‌کند و متذکر می‌شود که اگر پدرش عمر بن خطاب زنده بود حتماً او را یاری می‌کرد.

این طولانی‌ترین مکالمه‌ای است که امام حسین(ع) با مخالفان قیام خویش داشته است و افراد دیگر نیز چیزی افزون بر این بیان نکرده‌اند و همه یا به آن حضرت سفارش می‌کرده‌اند که با یزید بیعت کند یا گوشه‌گیری نماید و یا به نحوی جان خویش را نجات دهد. تنها عبدالله بن زبیر هنگام آگاهی از تصمیم امام برای رفتن به کوفه حضرت را تشویق کرد که به کوفه برود زیرا در آنجا یاران فراوانی دارد و علت این امر همانطور که امام نیز تذکر دادند واضح است. زیرا او می‌خواست به گونه‌ای راه را برای رهبری خویش هموار نماید.

در گفتگوی امام حسین(ع)، ابن عباس و ابن عمر دو مطلب تناقض‌آمیز وجود دارد که هم حاکی از روحیات خواص در زمان حضرت و هم بیانگر یکی از اهداف قیام حضرت است. اولین مطلب تاکید امام(ع) بر رهبری خویش در مورد امت پیامبر اکرم(ص) و اعتراف آنها به



این امر است. تاکید امام (ع) بر این امر را در بحث قبل اشاره کردیم و آنچه در اینجا مهم است اعتراف خواص به این امر است. ابن عباس اطاعت از حسین (ع) را مثل خواندن نماز و ادای زکات واجب می داند به گونه ای که این واجبات از هم قابل تفکیک نیستند:

نعلم و نعرف أنّ ما فی الدنيا احد هو ابن بنت رسول الله (ص) غیرك و ان نصرک لفرض علی هذه الامة كفریة الصلاة و الزکاة التي لا یقدر ان یقبل احدهما دون الاخری.

ابن عمر نیز با اعتراف به خطا نکردن امام (ع) و صلاحیت او برای خلافت به این امر اعتراف کرده است:

و لم یکن الله تعالی یجعل ابن بنت رسوله علی خطأ و لیس مثلك من طهارته و صفوته من الرسول علی مثل یزید بن معاویة باسم الخلفة.

مطلب دوم تبعیت نکردن آنان از امام است. با وجود اعتراف آنان به رهبری امام و صحیح بودن راه و روش او، طبیعی است که آنان باید از امام تبعیت و در مقصودش یاری می کردند. این اعتراف حتی بالاتر از این اقتضاء داشت که آنان از نصیحت امام نیز دست بر می داشتند و از عمل او تبعیت و در کنار او در راه حق حرکت می کردند. اما نه تنها چنین امری اتفاق نیفتاد بلکه خود مانعی بر سر راه امام حسین (ع) بودند به صورتی که آن حضرت مجبور بود سبیل انتقادات خواص در مورد قیام خویش را به نحوی پاسخ بگوید. این انتقادات آنگاه به اوج رسید که همه از تصمیم امام (ع) برای رفتن به کوفه در پاسخ به دعوت بزرگان این شهر آگاه گردیدند. ابن عباس در این زمان نیز به حضور امام می شتابد و با توصیف اوضاع کوفه و خیانتهایی که آنها به امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) کردند و این امر از خصلتهای آنها است، از امام می خواهد که از تصمیم خویش باز گردد و در مکه بماند. عبدالله بن عمر، محمد بن حنفیه، عبدالله جعفر و دیگران نیز برخورد مشابهی با این تصمیم داشتند. گفتگوی امام حسین (ع) با ابن عباس و عبدالله بن عمر و دیگر خواص آن روز نشان دهنده این است که در صورت همراهی با قیام آن حضرت، آنها می توانستند نقش مهمی در این قیام ایفا نمایند.

حضرت در صحبت با این دو نفر نه تنها از آنها اعتراف مبنی بر درست بودن اقدام خویش می گیرد که خود از جنبه نظری تایید قیام و همراهی آنها با او محسوب می شود بلکه آنها را دعوت می کند تا او را در این قیام یاری کنند. دعوت امام از ابن عباس به صورتی لطیف و با به شهادت گرفتن خداوند بر سخن ابن عباس در مورد مقام و جایگاه او انجام پذیرفت که





این عباس متوجه این امر گردید و اعلام آمادگی کرد در راه حضرت کشته شود لیکن بعداً در این زمینه اقدامی نکرد.

اما آن حضرت از عبدالله بن عمر صریحاً خواست که او را همراهی کند و به او تذکر داد که اگر پدرش زنده بود حتماً او را یاری می‌کرد. این درخواست بیانگر این مطلب است که اگر خواص به درخواست وی برای همراهی، او را اجابت می‌کردند و با این کار جایگاه امام را برای سایر مردم بیان می‌نمودند، مردم با آگاهی از این امر برگرد حضرت جمع می‌شدند. به عبارت دیگر آنچه را از لحاظ نظری بر آن صحه گذاشته بودند در عمل نیز نشان می‌دادند، امام را در رسیدن به یکی از اهداف قیام خویش که تبیین جایگاه اهل بیت (ع) در جامعه اسلامی و اختصاص خلافت به آن حضرت بود به نحو شایسته‌ای یاری می‌کردند.

خواص در این امر تا آن حد مهم و تاثیرگذار بوده‌اند که امام حسین (ع) بعد از ناامیدی از همراهی آنها با قیام، از هر یک حداقل کاری را که می‌توانستند در این رابطه انجام دهند و با روحیات آنها نیز سازگار بود، طلب نمود. امام (ع) در این زمینه از عبدالله بن عمر سه چیز را درخواست می‌کند. اول اینکه او را بعد از هر نماز دعا کند. دوم با یزید و یزیدیان همنشینی و همراهی نکند. سوم اینکه به تعجیل، به بیعت با یزید نشتابد و لا اقل این اندازه صبر کند تا نتیجه کار امام با آنها برایش روشن شود.

یا ابن عمر! فان كان الخروج معي مما يصعب عليك و يثقل فانت في اوسع العذر. و لكن لا تترك لي الدعاء في دبر كل صلاة و اجلس عن القوم و لا تعجل بالبيعة لهم حتى تعلم الي ما يؤول الامر.

حضرت از ابن عباس نیز می‌خواهد که ارتباط دائمی خویش را با او حفظ کند و خبرهای مدینه را به وی برساند. این امر پیشتر در مورد محمد حنفیه نیز انجام پذیرفت. وقتی حضرت می‌خواست از مدینه خارج شود و به مکه بیاید و محمد

حنفیه به هر دلیل از این امر سر باز می‌زند، امام از او می‌خواهد که برای او خبرگیری کند و اخبار حکومت بنی‌امیه را به او برساند.^۶

◁ خواص بصره

نامه امام حسین (ع) به بزرگان و خواص در بصره، اقدامی دیگر در این زمینه است. افرادی همچون مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمر و دیگران مخاطب این نامه هستند. این نامه با اشاراتی به وقایع خلافت بعد از رحلت رسول خدا (ص) و اختصاص خلافت به اهل بیت آغاز می‌شود:

اما بعد: فان الله اصطفى محمداً.... ثم قبضه الله اليه و قد نصح لعباده و بلغ ما ارسل به و كنا اهله و اولياءه و اوصيائه و ورثته و احق الناس بمقامه في الناس، فاستأثر علينا قومنا بذلك، فرضينا و كرهننا الفرقة و اجبينا العاقبة و نحن نعلم اننا احق بذلك الحق المستحق علينا ممن تولاه....^۷

اما بعد: همانا خداوند محمد (ص) را برگزید.... سپس خداوند او را به سوی خود برد در حالی که بندگان را نصیحت کرده بود و پیام و وظیفه رسالت خویش را رسانده بود و ما خاندان و نزدیکان و وصیان و وارثان او و سزاوارترین مردم به مقام او در میان مردم بودیم. اما قوم ما مستبدانه آن را به خود اختصاص دادند پس ما راضی شدیم و از تفرقه بیزار بودیم و به سلامت جامعه علاقه‌مند بودیم در حالی که می‌دانستیم که ما از کسانی که این مقام را از دست ما خارج کردند به آن سزاوارتر بودیم....

آنگاه امام (ع) ضمن تبیین وضعیت جامعه اسلامی و ماهیت حکومت یزید در یک جمله کوتاه آنها را به اطاعت از خود فرا می‌خواند تا بدین طریق به راه راست هدایت شوند:

و قد بعثت رسولي اليكم بهذا الكتاب و انا ادعوكم الي كتاب الله و سنة نبيه فان السنة قد اميتت و ان البدعة قد احييت و ان تسمعوا قولي و تطيعوا امري اهدكم سبيل الرشاد.^۸
من با فرستاده خویش این نامه را برای شما فرستادم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می‌کنم. همانا سنت از بین رفته است و بدعتها ریشه‌گرفته است. اگر سخن مرا



بشنوید و از من اطاعت کنید شما را به راه راست هدایت می‌کنم.

این نامه علاوه بر اینکه تصمیم امام حسین (ع) بر پیوند قیام خویش به توده مردم را آشکار می‌کند، از نقش بزرگان در جامعه آن روز اسلامی پرده برمی‌دارد. هر چند بیشتر مخاطبان این نامه پاسخ مناسبی به درخواست حضرت ندادند و هیچ یک موفق به کمک و یاری او نشدند، اما یک نمونه از افرادی که به درخواست حضرت پاسخ مثبت داد و اقوام تابع خویش را در این راه بسیج نمود، نشانگر این است که اگر خواص جامعه به درخواست سیدالشهدا (ع) پاسخ مثبت داده بودند می‌توانستند توده‌های مردم را در راستای حمایت از قیام بسیج نمایند. یزید بن مسعود، بنی حنظله، بنی تمیم و بنی سعد را جمع نمود و با معرفی مقام امام حسین (ع) و جایگاه او در میان امت و اینکه او حجت خدا بر مردم است، آنها را بر اطاعت از حضرت ترغیب نمود. مردم نیز در این زمینه آمادگی خویش را برای اطاعت و فداکاری در راه امام اعلام کردند.

هر چند که این فرد نیز آنچنان در کار خویش جدی نبود و هنوز در حال آماده شدن برای پیوستن به امام بود که خبر شهادت حضرت را دریافت کرد ولی همین مقدار تلاش او در رابطه با بسیج مردم نشان می‌دهد که اگر خواص در جامعه آن روز به دعوت امام حسین (ع) پاسخ مثبت می‌دادند و در این راه جدی و ثابت قدم بودند نه تنها زمینه‌های پیروزی امام و رسیدن به هدف را فراهم می‌کردند بلکه یزید و یزیدیان در اقلیت قرار می‌گرفتند.

البته دعوت برای یاری از سوی امام حسین (ع) منحصر به خواص نیست و حضرت هنگام خروج از مکه به سوی عراق در خطبه‌ای از تمام کسانی که حاضر به یاری وی بودند دعوت کرد تا او را همراهی کنند. حضرت خطبه را با توصیف مرگ و شوق خودش به مرگ و ملاقات نیاکان خویش و رضایت اهل بیت به آنچه خداوند برایشان مقدر کرده آغاز می‌کند:

رضی الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرين...^۹

آنگاه به مردم خطاب می‌کند که هر کس حاضر است خونش را فدای اهل بیت کند و آمادگی ملاقات پروردگارش را دارد با ماکه فردا حرکت می‌کنیم همراه شود

من کان باذلاً فینا مهجته موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصحباً ان شاء الله
تعالی.^{۱۰}



دعوت امام حسین(ع) از افراد مختلف برای همراهی با قیام او در طول مسیر به سوی کوفه نیز ادامه می‌یابد و حضرت از افرادی همچون زهیر بن قین، عبیدالله بن حر جعفی و انس بن حارث کاهلی دعوت می‌کند که بعضی او را همراهی و بعضی از این کار امتناع می‌کنند. حتی تا آخرین لحظات عمر و حتی بعد از شهادت تمام یارانش باز هم از طلب نصرت و یاری دست بر نمی‌دارد و افرادی همچون حر بن یزید ریاحی در آخرین لحظات به وی ملحق و در راه او شهید می‌شوند.

اما در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود: اول اینکه هدف آن حضرت از این دعوتها چه بود با اینکه مشاهده می‌کنیم امام در مواردی همراهان خود را برای ترک او، آزاد گذارد و پیمان خویش را از آنها برمی‌دارد؟

سؤال دوم این است که چه مانعی بر سر راه بزرگان جامعه اسلامی بود که از پذیرش دعوت امام خودداری کردند؟

پاسخ به این دو سؤال کاملاً با هم مرتبط است که در بحث بعد آنها را دنبال می‌کنیم. پاسخ به این سؤال زمینه را برای پاسخ به سؤال دیگری فراهم می‌کند که چرا آن حضرت به سوی کوفه حرکت کرد.

◀ نهضت امام و تعبّد

اعتراضات و پذیرفته نشدن دعوت امام حسین(ع) از سوی خواص و مردم علت‌های متفاوتی دارد. لیکن شاید بتوان گفت محور تمام این علتها خالی بودن این افراد از روحیه تعبّد در موارد احکام شرعی بود. نکته‌ای که امام بارها بر آن تاکید کردند و اصولاً یکی از اهداف قیام وی زنده کردن این روحیه در جامعه اسلامی بوده است.

کسانی که به نحوی امام را از مقابله با حکومت یزید و رفتن به کوفه بر حذر می‌داشتند، به این مطلب علم داشتند که شرایط اجتماعی کوفه به هیچ وجه برای قیام امام مساعد نبود و مردم کوفه کسانی نبودند که امام با تکیه بر آنها بتواند به هدف خویش برسد. بلکه آنها مردمی بودند که در شرایط حساس به مخالفت با حضرت برمی‌خاستند همانطور که با پدر و برادرش اینگونه رفتار کردند. از طرف دیگر آنها اخباری در خصوص شهادت امام شنیده بودند و عاقبت قیام وی را شهادت می‌دانستند و از این رو سعی در منصرف کردن امام از این امر داشتند.



این دو امر به ظاهر کاملاً معقول هستند و حضرت نیز هیچ‌گاه آنها را رد ننمود. امام نظر عمر بن عبد که او را از کوفه بر حذر می‌دارد و مردم آن را بنده در هم و دینار می‌داند، را برخاسته از فکر و اندیشه دانست:

جزاک الله خيراً یابن عمّ فقد والله علمت انک مشیت بنصح و تکلمت بعقل.^{۱۱}

و خود این خبر را نیز بیان کرد که اهل کوفه به او نامه نوشته‌اند ولی او را خواهند کشت:

هذه كتب اهل الكوفة الی و لا اراهم الا قاتلی فاذا فعلوا ذلك لم یدعوا لله حرمة الا انتھکوها...^{۱۲}

در مواردی نیز با توییح نصیحت کنندگان این نکته را متذکر گردید که منشأ علوم در دست ما است و جبرئیل به خانه ما وارد و خارج می‌گردید. با این وجود آیا آنها به اوضاع و احوال جامعه و عاقبت کار من آگاهند و من از آن ناآگاهم:

یا ابا اهل الكوفة اما والله لو لقیتک بالمدينة لارینک اثر جبرئیل من دارنا و نزوله علی جدی بالوحی، یا ابا اهل الكوفة مسقتی العلم من عندنا افعلموا و جهلنا؟ هذا ما لایکون.^{۱۳}

اما چرا امام حسین (ع) به این درخواستها با اینکه منطقی به نظر می‌رسید پاسخ نداد و به عبارت دیگر چرا امام به علم خویش به عاقبت رفتن به سوی کوفه عمل ننمود. صرف نظر از شرایط خاص وی که او را مجبور به خروج از مدینه و مکه کرده بود و در بعضی از پاسخهای حضرت به اصرار برای ماندن در مکه یا مدینه بیان شده است، بعضی از این پاسخها به مطلب مهم دیگری نیز که از اهداف قیام امام محسوب می‌شود، اشاره دارد. امام (ع) در مقابل این نصیحتها در مواردی خود را از طرف رسول خدا (ص) مکلف می‌داند که از مکه خارج شده و به عراق رود. وقتی عبدالله بن جعفر به امام نامه می‌نویسد و از او می‌خواهد تا از مکه بیرون نرود زیرا چنین کاری به کشته شدن او و اهل بیتش می‌انجامد، امام (ع) در پاسخ به او خواب خویش و فرمان رسول خدا (ص) را بیان می‌کند و می‌گوید بر اساس این من باید بروم چه این رفتن به ضرر من باشد یا به نفع من:

اما بعد فان کتابک ورد علی فقراته و فهمت ما ذکرک و اعلمک انی رایت جدی رسول الله فی منامی فخبیرنی بامر (امرئی بامر) و انا ماض له، لی کان او علی...^{۱۴}

در بعضی موارد نیز امام (ع) بدون ذکر علت صرفاً خود را ملزم به رفتن به عراق می‌داند.^{۱۵} در موارد دیگر امام به قضاء و قدر استشهاد می‌کند که هر آنچه باید اتفاق بیافتد می‌افتد و آنچه نباید بشود اتفاق نمی‌افتد.^{۱۶} این سه جواب امام (ع) در پاسخ کسانی که او را از خارج

شدن از مکه منع می‌کردند، همه در یک راستا قابل بررسی است. امام بر اساس فرمان الهی به قیام اقدام کرده است و در این راستا موظف است فرمان خداوند و رسولش را تبعیت کند و از نصیحت‌کنندگان نیز می‌خواهد که آنها نیز همچون وی در زمینه فرامین الهی متعبد باشند و با تمسک به بهانه‌های مختلف از تکلیف الهی شانه خالی نکنند. او به آنها یاد می‌دهد که هنگام انجام فرمان الهی انسان نباید به دنبال منافع و خیر و شر خویش باشد، بلکه باید به فرمان خداوند عمل کند؛ کاری که خود حضرت در مقابل فرمان خداوند و رسولش به آن ملتزم بود و آن را بر مصلحت اندیشی برای خودش مقدم داشت.

خطبه امام حسین (ع) هنگام ترک مکه که قسمتهایی از آن را ذکر کردیم نیز درس جامعی از تعبد و فرمان‌بری در زمینه احکام الهی به مردم مخصوصاً بزرگان مهاجر و انصار می‌دهد. امام در آن قسمت که مردم را به همراهی خود فرا می‌خواند، مطلب را به گونه‌ای ذکر می‌کند که اولاً از آنها می‌خواهد همچون او رضای خداوند را بر هر چیزی مقدم دارند و در راه اجرای فرامین الهی آماده شهادت و فداکاری باشند؛ ثانیاً این امر را با خویشتن به عنوان امام مفترض الطاعة پیوند می‌زند که اگر می‌خواهید برآستی در راه خداوند قدم بردارید باید تابع ما باشید:

من کان باذلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا...^{۱۷}

امام این مطلب را تابع آن چیزی می‌داند که در ابتدای خطبه فرموده بودند یعنی چون اهل بیت تابع رضا و اراده الهی هستند پس مردم نیز باید تابع اهل بیت باشند و حاضر باشند تا در این راه جان و مال خویش را فدا نمایند. البته جمله «رضا الله رضانا اهل‌البيت» را می‌توان به این معنی گرفت که رضایت خداوند از بندگانش در گرو رضایت اهل بیت است. یعنی در صورتی خداوند از بندگانش راضی می‌شود که ما از آنها راضی باشیم. در این صورت جملات بعد دلیل رسیدن اهل بیت به این مقام را بیان می‌کند و همین جمله مخاطبان را آگاه می‌سازد که بدون رضایت اهل بیت آنها از اعمال خویش بهره‌ای نمی‌برند.

به هر حال این خطبه هشدار به کسانی محسوب می‌شود که با انگیزه‌های مختلف می‌خواستند حضرت را از تصمیم خویش منصرف کنند که این کارشان با تسلیم و رضایت به او امر الهی سازگار نیست و آنها باید همچون اهل بیت به مقدرات خداوند راضی، و تسلیم فرمانهای او باشند و همینطور به آنها آگاهی می‌بخشد که اگر امام حسین (ع) به استدلالهای به ظاهر منطقی آنها گوش نمی‌دهد از این جهت نیست که آنها شرایط و اوضاع و احوال جامعه



را بهتر از او می‌شناسند، بلکه از این جهت است که او تابع فرامین الهی است و آنها نیز باید همینگونه باشند.

از طرف دیگر این خطبه و وظیفه تمام مردم اعم از خواص و عوام را در آن شرایط دشوار مشخص می‌کند. امام با تبیین مقام اهل بیت به آنها متذکر می‌شود که آنها در راه انجام تکلیف خویش در مقابل خداوند راهی جز تبعیت از اهل بیت ندارند. این سخن که در حقیقت مخاطب اصلی آن همان خواص هستند می‌خواهد این حقیقت را بیان کند که آنها به جای مصلحت اندیشی و منتظر نشستن تا چه اتفاقی پیش می‌آید باید با اجتماع برگرد رهبری الهی که وظیفه تبعیت از او را بر عهده دارند، به تغییر اوضاع و احوال اقدام نمایند.

اگر آنها به جای تلاش برای جلوگیری از قیام امام به مبارزه با قدرت فاسد حاکم که خود نیز به ناحق و فاسد بودن آن اعتراف داشتند و در این رابطه وظیفه‌ای الهی بر عهده داشتند، اقدام می‌کردند و حضرت را در این رابطه یاری می‌کردند، شاید به هر دو هدف خویش یعنی نابودی حکومت یزید و محفوظ ماندن جان امام دست می‌یافتند. زیرا اگر آنها از امام تبعیت می‌کردند بسیاری از مردم عادی نیز که نظاره گر حرکت امام بودند به این قیام می‌پیوستند.

تاکید امام حسین (ع) بر عنصر تعبد در پیروی از خویش که همان اطاعت خداوند است، بعد از خروج از مکه نیز به صورت لطیفی استمرار می‌یابد. همانطور که امام در همین خطبه به نهایت کار خویش که شهادت است، تصریح کرده، در طول مسیر نیز بارها این امر را تکرار کرده است تا تنها افرادی در اردوی حسینی باقی بمانند که به امید مال و جاه و منفعت دنیوی با او همراه نشده‌اند و تنها به صرف حمایت و همراهی او اقدام به این کار کرده‌اند.



از طرف دیگر امام حداقل دو مرتبه به طور صریح به تمام کسانی که همراه او بودند اجازه داد که بروند و گفت نزد وی عهد و پیمانی ندارند. اولین مرتبه بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر در منزل زباله بود که امام این خبر را به اطلاع همراهانش رساند و توضیح داد که شیعیان و پیروان او در کوفه دیگر او را یاری نمی‌کنند. پس هر کس می‌خواهد برود برود که از نظر من او عهد و پیمانی با من ندارد:

بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد فانه قد اتانا خبر فظيخ قتل مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر و قد خذلتنا شیعتنا فمن احب منكم الانصراف فلينصرف ليس عليه منا ذمام.^{۱۸}

در این زمان بود که عده بسیاری از افراد همراه امام او را رها کردند و رفتند. مرتبه دوم شب عاشورا است که حضرت برای آخرین مرتبه خبر شهادت خود را به اطلاع یارانش رساند و از آنها خواست که اگر می‌خواهند، بروند زیرا دشمن تنها با او کار دارد و بعد از شهادت او به دنبال کسی دیگری نخواهد رفت:

وقد اخبرني جدی رسول الله باني ساساق الى العراق فانزل ارضاً يقال لها عمورا و كربلا و فيها استشهد و قد قرب الموعد. الا و اني اظن يومنا من هؤلاء الاعداء و عدا و اني قد اذنت لكم فانطلقوا جميعاً في حلّ ليس عليكم مني ذمام^{۱۹}

ولی حتی یک نفر از یاران باقی مانده حضرت از او جدا نشد و همه با اعلام وفاداری تا آخرین قطره خون از آن حضرت حمایت کردند.

سخن امام (ع) در هر دو مورد که به همراهان خویش اجازه رفتن می‌دهد مشتمل بر یک نکته ظریف است که با آن می‌خواهد به همراهان خویش و به تمام مردم در تمام زمانها این درس را بدهد که حرکت او یک قیام الهی است و شرکت کنندگان در این



قیام باید تابع او امر خداوند باشند و از امام خویش نیز در همین راستا اطاعت کنند. نه اینکه به خاطر علقه‌های قبیله‌ای، شخصی و غیره به یاری او بشتابند. امام اگر در این سخنان عهد و پیمان خویش را از مردم برمی‌دارد، از طرف خویش صحبت می‌کند. یعنی من به عنوان یک شخص و فردی که جایگاه خاصی در میان شما دارم و شاید عده‌ای از شما به خاطر این جایگاه همراه من آمده‌اید بر شما عهد و پیمانی ندارم. اما این سخن حضرت به هیچ وجه تکلیف و وظیفه الهی آنها در مورد یاری کردن او برای اقامه حق را نفی نمی‌کند و همچنین به هیچ وجه وظیفه شرعی آنها در تبعیت از امامی که از طرف خداوند برای رهبری و هدایت جامعه قیام کرده است را از دوش آنها بر نمی‌دارد. این سخن و اجازه امام در حقیقت امتحانی پیش از موعد اصلی امتحان است تا افراد ناخالص را که به انگیزه‌های غیر دینی راهی مبارزه شده‌اند از افراد خالص جدا کند. زیرا همراهی این افراد ناخالص نه تنها برای امام و اسلام سودی نداشت که در مواقعی احتمال ضرر نیز وجود داشت و اینجاست که عنصر تعبد در قیام حسینی کاملاً خود را واضح می‌کند و روشن می‌شود که چرا بسیاری از خواص که جایگاه دینی و اجتماعی والای آن حضرت را می‌شناختند و بر به حق بودن او و ناحق بودن دشمن اعتراف داشتند از همراهی او باز ماندند.

◁ مردمی شدن نهضت حسینی

این نکته روشن شد که چرا امام حسین (ع) در مواردی به همراهان خویش اجازه ترک آن حضرت و رها کردن نهضت را داد. اما این سؤال هنوز باقی است که چرا امام این مقدار تاکید بر همراهی خواص و مردم در قیام خویش را داشت به صورتی که از هرگونه همکاری آنها در این زمینه هر چند کمک چندانی به وی نیز نمی‌نمود، استقبال می‌کرد.

پاسخ این سؤال در این نکته نهفته است که امام سعی بلیغ داشت که اعتراض او به حکومت یزید به صورت شورش بر ضد حکومت برای به دست‌گیری آن در نیاید. هر چند امام در گفتار این مطلب را بارها بیان کرده‌اند که او برای حمایت از دین و مردم و احیاء سنت‌ها و از بین بردن بدعتها قیام کرده است، اما مواظب بود که سیره عملی او نیز همین امر را حکایت و بیان کند. از این جهت است که این پیشنهاد را که هنگام خارج شدن از مدینه از بیراهه به مکه برود، نپذیرفت، بر خلاف عبدالله بن زبیر که اینگونه از مدینه به مکه رفت. این اقدام نشان



می دهد که امام نمی خواهد به هیچ وجه پیوند مردمی خویش را قطع و از راهی حرکت کند که راه عمومی نیست.

امام حسین (ع) هر چند همان طور که قبلاً بیان کردیم قیام خود را بر مبنای وظیفه دینی خود شخصاً آغاز نمود و هیچ عامل مردمی در آن دخالت نداشت، ولی برای پرهیز از نسبت شورش به حضرت که دشمن سعی بلیغ در آن داشت، تلاش می کرد تا قیام خویش را به اراده مردم مسلمان پیوند زند که در این صورت خاموش کردن این نهضت حتی با شهادت وی نیز امری بسیار دشوار می شد. از این جهت است که امام هر فرصتی را برای دعوت خواص و مردم برای همراهی قیام خویش غنیمت می شمرد. الحاق یک فرد شاخص به قیام حتی اگر قبیله او نیز این چنین عمل نمی کردند و زنه سنگینی برای مردمی شدن قیام امام محسوب می شد که دشمن را در موضعی منفعلانه قرار می داد.

البته سیدالشهدا (ع) همواره اصول مسلم نهضت خویش را تکرار می کرد و به هیچ وجه از این اصول برای پیوستن افراد دست بر نمی داشت. از جمله مواردی که امام با تاکید بر اصل اختصاص خلافت به اهل بیت به دعوت مردم برای پیوستن به قیام خویش اقدام نمود، زمانی است که در محاصره لشکر یان حرّ قرار گرفت. امام بعد از خواندن نماز در خطبه ای ضمن معرفی خویش که فرزند دختر رسول خدا است و خلافت به آنها اختصاص دارد، از آنها می خواهد که به جای تبعیت از غاصبان خلافت که در حق مردم ظلم و ستم روا می دارند حق را برای اهلش قرار دهند تا رضایت خداوند را به دست آورند:

ایها الناس، انا ابن بنت رسول الله و نحن اولی بولاية هذه الامور علیکم من هؤلاء المدّعين ما لیس لهم و السائرین فیکم بالظلم و العدوان، فان تثقوا بالله و تعرفوا الحق لاهله فیکون ذلك لله رضی.^{۲۰}

دعوت امام به سوی خویش حتی در هنگامی که شعله های جنگ زبانه می کشید نیز استمرار یافت و تعدادی از افراد صالح و از جمله حربین یزید ریاحی سرانجام دعوت او را پذیرفتند و به او پیوستند و این امر ضربه محکمی بر پیکر دشمن و خشتی کننده تبلیغات آنها بود. اما پیوند نهضت حسینی با مردم تنها به زمان امام اختصاص نداشت، بلکه ندای طلب یاری را که وی در آخرین لحظات عمر شریفش بیان داشت:

هل من ذاب یدب عن حرم رسول الله؟ هل من موّخ بخاص الله فینا؟ هل من مغیث یرجوا الله



فی اغاثتنا؟ هل من معین یرجوا ما عند الله فی اعانتنا؟^{۲۱}

شامل تمام کسانی می شود که بعد از او آمده اند تا ندایش را بشنوند و به یاری حسین (ع) در رسیدن به هدفش بشتابند.

و همین دعوت عمومی در طول تاریخ بسیاری از افراد را بر آن داشت تا به یاری امام بشتابند و همین امر حکومت‌های ستمگر بسیاری را سرنگون کرد. از اولین گروه‌هایی که به این ندا پاسخ گفتند می توان گروه توابین مردم کوفه را نام برد که با پی بردن به اشتباه بزرگی که در یاری نکردن آن حضرت مرتکب شده بودند، جان خویش را در راه اهداف امام فدا کردند. بدین ترتیب امام حسین (ع) از طریق پذیرش دعوت کوفیان برای حمایت از او به صورتی که در راستای اهداف نهضت امام قرار داشت یعنی پذیرش این واقعیت که خلافت در جامعه اسلامی در زمان معصومین (ع) به آنها اختصاص دارد و مردم باید از آنها تبعیت کنند، نهضت خویش را با توده‌های مردم پیوند زد و اسنادی در تاریخ ارائه نمود که این نهضت تا چه حد در میان مردم جای دارد و تا چه حد پایگاه یزید و یزیدیان در جامعه سست است. سیدالشهدا (ع) تا آخرین لحظات عمر در موارد مختلف با این اسناد یعنی نامه‌های کوفیان علیه آنها احتجاج می کرد و در حقیقت این اسناد را به تاریخ عرضه می نمود تا جاودان باقی بماند و نشان دهد که دشمن هر چند توانسته است به زور سرنیزه مردم را تابع خویش گرداند ولی در قلوب مردم جایی ندارد. امام همچنین با دعوت افراد مختلف به یاری خویش و دعوت عمومی از تمام کسانی که سخن وی را بشنوند، قیام خویش را به قلوب تمام آزادگانی که بعد از او می آیند پیوند زد تا خون او که خون خداست در قلوب مؤمنان همواره بجوشد و هیچ‌گاه به سردی نگراید:

ان لقتل الحسین حرارة فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا.^{۲۲}

◁ مردم کوفه و قیام حسینی

اکنون به راحتی می توانیم پاسخ این سؤال را در یابیم که چرا امام حسین (ع) علی‌رغم هشدارهای افراد مختلف و علم خویش به رو حیات کوفیان و عهدشکنی آنها دعوت آنها را پذیرفت و قیام خویش علیه حکومت یزید را به سوی کوفه جهت دهی کرد.



اولین عنصر که قیام امام را به این سو کشاند، ارتباط قیام با مردم و به عبارت دیگر مردمی شدن آن است. توده‌های مردم در کوفه به رهبری بزرگانی همچون سلیمان بن صدیق خزاعی، شیبث بن ربیع، حجار بن ابهر، هانی بن عروه و دیگران به آن حضرت اظهار اطاعت کردند و هدف خویش را همان هدف امام ذکر کردند. یعنی آنها هم به مخالفت با حکومت یزید که حکومت فاسد است پرداختند و به همراهی با امام اقدام نمودند. این امر در حقیقت هدف امام حسین (ع) در مردمی کردن قیام خویش را تأمین می‌نمود، بنابراین امام با رعایت جانب احتیاط دعوت مردم کوفه را پذیرفت. به عبارت دیگر تنها مردم کوفه در جهت تأمین این هدف وی اقدام جدی به عمل آوردند و دیگران به هیچ وجه اقدام جدی نکردند. اگر مردم مدینه یا مکه یا بصره اینچنین اقدامی کرده بودند. آن حضرت گزینه بدیلی برای رسیدن به هدف خویش در اختیار داشت و در این صورت برای حرف نصیحت کنندگان جایی باقی می‌ماند. اما زمانی که امام جایگزینی برای انتخاب ندارد این نصیحت‌ها جایی ندارد و از این جهت است که امام به آنها وقعی ننهاد.

جهت دیگری که در دعوت مردم کوفه وجود داشت و با اهداف اصلی قیام امام حسین (ع) هماهنگ بود، نحوه دعوت آنها از امام بود. آنها به عنوان شیعه و پیرو آن حضرت به او نامه نوشتند. به عبارت دیگر آنها رهبری دینی امام یعنی اختصاص خلافت به اهل بیت را پذیرفته بودند و این امر مهمی برای نهضت حسینی محسوب می‌شد. سلیمان بن صدیق در سخنرانی خویش برای تشویق مردم کوفه به حمایت از آن حضرت می‌گوید:

انْ حُسَيْنًا قَدْ تَقَبَّضَ عَلَى الْقَوْمِ بَيْعَتَهُ وَ قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ وَ انْتَمَ شِيعَةَ أَبِيهِ.

همانا حسین از بیعت با این قوم امتناع کرده است و به مکه آمده است و شما پیرو او و پدرش هستید.

□

◁ پی‌نوشت‌ها

۱. موسوعة کلمات الامام الحسين (ع)، ص ۲۸۳.
۲. همان، ص ۲۸۴.
۳. همان، ص ۲۹۰.
۴. همان، ص ۳۰۵.
۵. همان، ص ۳۰۸.
۶. همان، ص ۲۸۹.
۷. همان، ص ۳۱۵.



۸. همان .
۹. همان، ص ۳۲۸.
۱۰. همان .
۱۱. همان، ص ۳۲۲.
۱۲. همان، ص ۳۴۷.
۱۳. همان .
۱۴. همان، ص ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۲.
۱۵. همان، ص ۳۱۸، ۳۲۰.
۱۶. همان، ص ۳۲۲، ۳۲۸.
۱۷. همان، ۳۲۸.
۱۸. همان، ص ۳۴۸.
۱۹. همان، ص ۳۹۷.
۲۰. همان، ص ۳۵۶.
۲۱. همان، ص ۴۷۶.
۲۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ح ۱۲۰۸۴.

